

حانان درنگاه جانان



فرهنگی

محمّدسعید نجاتی

بزرگواری و درستی و اخلاق نیک حرکت می‌داد.^۱ «ایشان در کودکی هم بهترین مردم بود.»^۲

○ فکر نمی‌کنم حادثه‌های مهم‌تر از بعثت، در زندگی پیامبر اکرم ﷺ اتفاق افتاده باشد. شما در آن زمان کجا بودید و آیا خاطره‌ای از پیامبر ﷺ درباره این حادثه دارید؟

«پیامبر اکرم ﷺ در سال، مدتی به کوه حراء می‌رفت و به اعتکاف می‌پرداخت و کسی جز من ایشان را نمی‌دید، هنگام نازل شدن وحی من هم به همراه ایشان در کوه حراء بودم که صدای ناله شیطان را شنیدم. از رسول خدا ﷺ پرسیدم: این ناله چیست؟ فرمود: این شیطان است که از پرستش خویش مأیوس شده، تو آنچه را که من می‌شنوم، می‌شنوی و آنچه را من می‌بینم، می‌بینی، تنها فرق میان من و تو این است که پیامبر نیستی...»^۳

○ صحبت که به اینجا رسید خوب است با توجه به این که پیامبر اکرم حدود ۳۰ سال از شما بزرگ‌تر هستند، از سابقه خود و پیامبر ﷺ بگوئید و این که نزدیکی و صحبت میان شما از چه سنی آغاز شد؟

«پیامبر مرا از کودکی در دامن خویش پرورش داد. مرا همچون فرزندش در آغوش خویش می‌فشارد و در استراحتگاه مخصوص خود، جای می‌داد. (آنقدر کوچک بودم) که غذا را می‌جوید و در دهانم می‌گذاشت. من همچون سایه‌ای به دنبال آن حضرت حرکت می‌کردم و او هر روز نکته تازه‌ای از اخلاق را برای من آشکار می‌ساخت و مرا فرمان می‌داد که به او اقتدا کنم. در آغاز اسلام، به غیر از خانه رسول خدا ﷺ خانه‌ای که اسلام در آن راه یافته باشد، نبود. تنها خانه آن حضرت بود که او و خدیجه و من، اسلام را پذیرفته بودیم.»^۴

○ یا امیر المؤمنین! حتماً در این مدت طولانی معجزات فراوانی از پیامبر اعظم ﷺ دیده‌اید، آیا ممکن است نمونه‌هایی از این معجزات را برای ما بازگو فرمایید؟

«به خدا بسیار می‌شد که با پیامبر به بیرون شهر می‌رفتم و آن حضرت با هیچ کوه و کلوخ و درختی رو به رو نمی‌شدم مگر این که می‌گفتند: «سلام بر تو ای رسول خدا»^۵

«همراه پیامبر ﷺ بودم که سران قریش آمدند و گفتند: ای محمد ﷺ، تو ادعای بزرگی می‌کنی که نه پدرانت و نه هیچ یک از خاندانت چنین ادعایی نکرده. اینک از تو کاری می‌خواهیم که اگر آن را انجام دهی و به ما نشان دهی، می‌فهمیم که تو فرستاده و نبی هستی و اگر انجام ندهی می‌فهمیم تو جادوگری دروغگوئی.»

پیامبر فرمود چه چیز می‌خواهید؟ گفتند: از این درخت بخواه تا از ریشه کنده شود و در برابر تو بایستد. حضرت فرمود: به یقین خداوند بر هر کاری تواناست، آیا اگر خدا این کار را برای شما انجام دادایمان می‌آورید و به حق شهادت می‌دهید؟ گفتند: بله، فرمود: من آنچه می‌خواهید را نشانتان می‌دهم در حالی که می‌دانم شما هرگز به راه خیر باز نمی‌گردید و در میان شما کسی است که در چاه خواهد افتاد و کسی است که جنگ احزاب را علیه من به راه خواهد انداخت.

اشاره:

در سال پیامبر اعظم بر آن شدیم تا از زبان نزدیکترین افراد به پیامبر، پیامبر را بشناسیم. تاریخ هیچکس را نزدیکتر از امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب (ع)، به پیامبر معرفی نکرده است. علی (ع) کسی است که پیامبر او را از خود و خود را از او دانسته است. بر همین اساس خدمت کلمات نورانی امیر مؤمنان در وصف پیامبر اکرم ﷺ رسیدیم تا حدیث جان را درباره جانان بشنویم.

○ یا امیر المؤمنین! دوست داریم آغاز سخن را از زبان شما بشنویم.

«ستایش مخصوص خدایی است که فضل خویش را در مخلوقات گسترده دست جود و سخایش را بر آنان گشود... و گواهی می‌دهیم که محمد ﷺ بنده و فرستاده اوست. او را فرستاد تا اوامرش را اعلام کند و خدا را یاد نماید. او با امانتداری رسالت خویش را انجام داد و با راستی و درستی به راه خود رفت و پرچم حق را در میان ما به یادگار گذارد. پرچمی که هر کس از آن پیشی گیرد از دین خارج می‌شود و آنکه از آن عقب بماند هلاک می‌گردد. راهنمای این پرچم با آرامش سخن می‌گوید و دیر به پا می‌خیزد اما هنگامی که به پا خاست به سرعت پیش می‌رود... گویا می‌بینم که در پرتو خاندان پیامبر نعمت‌های خدا بر شما تمام شده و به آنچه آرزو دارید رسیداید.»^۶

○ یا امیر المؤمنین! قبل از پرداختن به سیرت پیامبر اعظم ﷺ از سیمای پیامبر برای ما بگوئید.

«رخساری سفید و گلگون داشت و چشمانی سیاه و درشت و موهایی صاف و نرم و ریشی انبوه و گونه‌های کم گوشت و استخوانی. موهایش تا نرمی گوش می‌رسید و گردنی چون جام نقره‌ای داشت. راه که می‌رفت، گویا که از سرازیری فرود می‌آید و به هنگام برخاستن سریع و چابک بود. وقتی به طرفی برمی‌گشت، با تمام بدنش برمی‌گشت. دانه‌های عرق بر چهره‌اش چون مروارید بود و عرق بدنش خوشبو تر از مشک تند. نه کوتاه قامت بود و نه بلند. نه ناتوان بود و نه پست. کسی را چون او ندیده‌ام، نه پیش از او و نه بعد از او.»^۷

○ با تشکر و درود به روان پاک شما یا امیر المؤمنین (ع)، مرحله طفولیت و کودکی از حساس‌ترین مراحل زندگی است با توجه به محیط رشد پیامبر اکرم ﷺ و این که ایشان در اوج دوران جاهلیت عرب پا به این دنیا گذاشتند، می‌خواستیم درباره چگونگی تربیت ایشان در کودکی توضیحاتی بفرمایید.

«از همان زمان که پیامبر ﷺ را از شیر گرفتند، خداوند بزرگ‌ترین فرشته از فرشتگانش را همدم آن حضرت گردانید و آن فرشته او را شنب و روز در راه



سپس فرمود:

ای درخت، اگر به خداوند و روز قیامت ایمان داری و می‌دانی که من رسول خدا ﷺ هستم، به اذن خداوند از ریشه کنده شو و در برابر من بایست.

سوگند به خدایی که او را به حق برانگیخت، درخت با ریشه‌هایش بیرون آمد و از جا کنده شد و در حالی که صدایی شدید همچون بال زدن شدید پرندگان از او بلند بود جلو آمد و در حالی که شاخه‌هایش را گسترده بود در مقابل رسول خدا ﷺ ایستاد. و شاخه بلندش را بر پیامبر و شاخه‌های دیگرش را بر دوش من انداخت و بعد به سر جایش باز گشت.

آن‌ان با دیدن این صحنه از روی تکبر و نخوت گفتند:

ای محمد! به او دستور بده که نصفش پیش تو آید و نصف دیگرش سر جایش باقی بماند. پیامبر فرمان داد، نیمی از درخت با سر و صدایی شدید از نیمه دیگر جدا شد و نزد پیامبر آمد و آنچنان نزدیک شد که می‌خواست دور پیامبر بیچد.

باز از سوی گردنکشی و کفر گفتند: حالا بگو که این نیمه به طرف نیمه دیگرش برگردد و مثل اول شود؛ پیامبر دستور داد و شد. من گفتم (لا اله الا الله). ای رسول خدا، من اولین ایمان آورنده به تو هستم و اولین کسی هستم که گواهی می‌دهم که آن درخت برای اعتراف به نبوت تو و به احترامت چه کرد.

اما آنها همه با هم گفتند: نه بلکه تو جادوگری دروغگو هستی که جادویی شگفت‌انگیز داری آیا کسی جز این (مقصودشان من بودم) تو را در کارت تصدیق می‌کند؟^۸

○ یا امیر المؤمنین شما در بیشتر خطبه‌ها پتان به پیامبر اکرم درود فرستاده‌اید و گوشه‌ای از شخصیت عظیم الشان ایشان را معرفی کرده‌اید. دوست داریم که خاطر‌های را از رفتار پیامبر اسلام بر ایمان ذکر کنید

هر کس بدون سابقه قبلی او را می‌دید، هیبتش او را می‌گرفت و هر که با وی معاشرت می‌کرد و او را می‌شناخت دوست دارش می‌شد. هر کس که می‌خواست آن حضرت را وصف کند می‌گفت: نظیر او را در گذشته و آینده ندیده‌ام و نخواهم دید.^۹

«یک نفر یهودی از پیامبر خدا ﷺ چند دینار طلبکار بود. روزی خدمت پیامبر ﷺ آمد و طلبش را خواست. پیامبر فرمود: ای یهودی، چیزی نزد من نیست تا به تو بدهم. جواب داد: پس ای محمد من هم رهایت نمی‌کنم تا طلبم را بگیرم. فرمود: پس با تو می‌نشینم. پیامبر ﷺ آنقدر همراه آن مرد یهودی

آنجا ماند که نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشاء و نماز صبح روز بعد را هم همانجا خواند. اصحاب رسول خدا ﷺ عصبانی شده بودند و در حال تهدید مرد یهودی بودند که رسول خدا ﷺ آنها را دید. فرمود: به او چه کار دارید؟ گفتند: ای رسول خدا یک نفر یهودی شما را زندانی کرده؟! »

فرمود: پروردگرم عزوجل مرا نافرستاده تا به دیگران حتی اگر کافر باشند ظلم کنم.

آن روز، آفتاب که بالا آمد، یهودی گفت: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد عبده و رسوله، نیمی از دارایی‌ام را در راه خدا بخشیدم. آنگاه به پیامبر ﷺ عرض کرد: به خدا قسم این کار را با تو نکردم مگر برای این که اوصافی را که از تو در تورات آمده، امتحان کنم. من در تورات خوانده‌ام که محمد بن عبدالله زادگاهش مکه است و هجرتگاهش مدینه، نه تندخوست و نه خشن و نه داد و فریاد می‌کند و نه زبانش را به ناسزا می‌آلاید. اکنون این اموالم در اختیار شماست و هرگونه که خداوند درباره آن دستور داده درباره آنها حکم فرما.

○ یا امیر المؤمنین شجاعت شما در میان دوستان و دشمنان زبان‌دوست ولی با وجود سجاها و خوبی‌های زیادی که از پیامبر ﷺ شنیده‌ایم، کمتر از شجاعت و کارزار پیامبر سخنی به میان آمده، لطفاً در این باره بیشتر توضیح دهید.

«رسول خدا شجاع‌ترین مردم بودند. در اوج درگیری معرکه رسول خدا ﷺ ما را حمایت می‌کرد و هیچ کس از رسول خدا ﷺ به دشمن نزدیک‌تر نبود. در جنگ بدر رسول خدا ﷺ از همه ما شجاعت بیشتری نشان داد و ما به ایشان پناه می‌بردیم.»^{۱۰}

یا امیر المؤمنین لحظه‌های جدایی بهترین تابلوها برای نمایش عشق و محبتند. برای امثال من با این فاصله تاریخی و معرفتی مقایسه این لحظه‌ها در زندگی شما بسیار پر معناست. در زندگی شما دو داغ، بسیار سهمگین است و در تاریخ، سخنانی از شما در هر دو مناسبت به جا مانده: داغ پیامبر ﷺ و داغ دخترش (س). پیام‌شناسی ما بیشتر از راه شناخت شماست. می‌خواستیم محبت خودتان را به این دو گوهر گرانبها از راه نمایاندن این لحظه‌ها بر ایمان بیان کنید.

«رسول خدا ﷺ در حالی قبض روح گردید که سر مبارکش بر سینه‌ام قرار داشت. من عهددار غسل آن حضرت بودم و فرشتگان یاریم می‌کردند، (گویا) در و دیوار خانه به ضجه درآمده بودند. به رسول خدا ﷺ گفتم: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا ﷺ، اخبار آسمانی و رسالتی با مرگ

تو قطع شد که با مرگ غیر تو قطع نشد. مصیبت آنچنان سنگین بود که مصیبت‌های دیگر را از یاد برد و آنچنان همه‌گیر بود که همه همدرد هم بودند. اگر به صبر فرمانمان نداده بودی و از زاری منعمان نکرده بودی تمام اشک‌هایمان را نثار می‌کردیم و غم و اندوهمان بر تو را ابدی می‌ساختیم و چه ناچیز بود برای تو. وقتی رسول خدا ﷺ را در قبر گذاشتم ناله زدم:

«ای رسول خدا صبر و بردباری به یقین زیباست ولی بر غیر مصیبت تو، زاری و ناله زشت است جز بر فراغ تو. به خدا که مصیبت بسیار سهمگین بود و مصیبت‌های پس از این مصیبت دیگر چیزی نیست.»

بر سر مزار زهرا (س) هم به رسول خدا ﷺ، از طرف خودم و از طرف دخترش سلام دادم و گفتم: «ای رسول خدا از مصیبت دخترت برایم صبر و خویش‌ن داری نمانده و اگر نبود که مصیبت فراقت را تحمل کردم در حالی که خودم سرت را بر خاک قبر نهادم و روح در آغوش من پرواز کرد، نمی‌توانستم این مصیبت را تحمل کنم (انا لله و انا الیه راجعون)، امانت باز پس گرفته شد و رهن آزاد شد اما غم و اندوه من ابدی است و شب من صبح ناشدنی تا وقتی که خدا همان خانه‌ای که تو در آن هستی را برایم برگزیند...»^{۱۱}

منابع:

۱. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، سید کاظم محمدی، خطبه ۱۰۰.
۲. میزان الحکمه با ترجمه فارسی - محمدی ری شهری، جلد ۱۳، صفحه ۶۱۴۶، به نقل از طبقات الکبری با اندکی تصرف.
۳. همان، ص ۶۱۴۷.
۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.
۵. همان.
۶. میزان الحکمه با ترجمه فارسی، همان، جلد ۱۳، صفحه ۶۱۵، به نقل از کنز العمال.
۷. همان، ص ۶۱۴۸.
۸. همان، به نقل از مکارم الاخلاق.
۹. همان، به نقل از بحار الانوار.
۱۰. همان، صفحه ۶۱۹۲.
۱۱. نهج البلاغه، خطبه‌های ۱۹۲، ۱۹۷، ۳۳۵، ۲۰۲ و کلمات قصار، ش ۲۹۲.